

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

دنیا مثل استخری است که در اختیار ما نیست. استخر را ساختند و پر از آبش کردند. ما را هم در این استخر انداختند. یعنی نه زمین دست شماست، نه آسمان، نه حرکت کوهی زمین به دور خورشید و به دور خودش. نه باران و نه و نه... ما بالاجبار آفریده شدیم. یعنی با اختیار خودمان نیامده ایم. هنر ما این است که حالا که اینجا آمدیم بتوانیم از امکانات دنیا استفاده کنیم. یعنی حالا که در استخر انداختند، حالا قصد غسل جمعه کن. شما الآن دندان نمی‌تواند غیر از رنگ سفید رنگ دیگری داشته باشد. مجبور هستید. منتهی حالا که دندان هست، با اختیار خودت دندان دار نشدی، دندان را خدا به تو داد. اما حالا می‌توانی از این دندان استفاده‌ی خوب کنی. شما بالاجبار اراده داری که کار خوب بکنی یا کار بد،

۱- نقش نیت در ارزش گذاری کارها

منتهی حالا که خداوند بالاجبار به تو اراده داده است، می‌توانی از این اراده استفاده خوب کنی. هنر ما در دنیا این نیت ما است. نیت‌ها به کارها ارزش می‌دهد. یک حدیثی است فکر می‌کنم حفظ باشید. می‌گوید: «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**» (وسایل الشیعه / ج ۱ / ص ۴۸) ارزش عمل به نیت شماست.

من اگر پایم درد گرفت، بلند شدم ایستادم. خوب این عبادت نیست. پای تو درد گرفته و طبیعی است. هرکس پایش درد بگیرد، بلند می‌شود یا پایش را دراز می‌کند. اما اگر یک استادی وارد شد، من به احترام استاد بلند شدم، ایستادم آن عبادت است. قرآن یک آیه دارد می‌گوید: استاد که آمد برپا. «**أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا**» (مجادله / ۱۱)، «**أَنْشُرُوا**» یعنی برپا. می‌گوییم: چه خبر است که برپا؟ می‌گوید: «**يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**» (مجادله / ۱۱) اگر «**آمَنُوا و أُوتُوا الْعِلْمَ**» اگر معلمی یا مؤمنی وارد شد، «**أَنْشُرُوا**» برپا. پس بلند شدن برای درد یا عبادت نیست. برای احترام معلم عبادت است. از نظر فیزیکی همه بلند می‌شوند. فیزیک و شیمی‌اش فرق نمی‌کند. آن نیت است که من نیتم است ایشان استاد است، یک انسان با تقوایی وارد شد، مؤمنی وارد شد. یا نه مثلاً پای من درد گرفت.

«**وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً**» (بقره / ۱۳۸)، «صبغ» با (ص) و (غ) یعنی رنگریزی. صباغ یعنی رنگرز. رنگ خدا، رنگ الهی، «**صِبْغَةَ اللَّهِ**» (بقره / ۱۳۸) یعنی رنگ آمیزی الهی. اگر کسی نیتش خوب باشد، اصلاً شکست ندارد. شما نیتت این است که صله رحم بروی. می‌روی در خانه‌ی عمه، عمو، خاله، دایی، خواهر، برادر، بستگان. در را می‌زنی و می‌بینی که ایشان نیستند. کاش نیامده بودیم. وقت ما تلف شد. آن اجری که با ملاقات عمه و خاله داشتی، آن اجر را به شما می‌دهند. چه عمه را ببینی، چه نبینی. چه خاله را ببینی، چه نبینی. آدم خوش نیت سوخت ندارد.

می‌رود مسجد نماز بخواند، می‌گویند: آقا نیامده است. دست می‌کنم در جیبم به فقیر پول بدهم، می‌بینم پول در جیبم نیست. ثوابش را دارد. آدم مخلص باخت ندارد. ولذا داریم که به مردم کمک کن. بعد در روایت می‌گوید: «**فَضِيَّتْ**» یعنی حاجتش را برآوردی. «**فَضِيَّتْ أُمَّ لَمْ تُقْضَ**» (بحار الانوار / ج ۷۱ / ص ۳۲۹) چه مشکلتش را حل بکنی، چه مشکلتش را حل نکنی، ثوابش را داری. چون نیت کردی مشکل را حل کنی.

۲- نیت الهی، مانع خسارت در زندگی

سؤال: چه کنیم نیازیم؟ چه کنیم سوخت نرویم؟ چه کنیم در زندگی ما باختن نباشد؟ هرکس می‌خواهد در زندگی‌اش باخت نباشد، نیتش را خالص کند. اگر برای خدا باشد، باختن در آن نیست. شما برای خدا خواستی صله رحم کنی. برای خدا خواستی صدقه بدهی. برای خدا مسجد رفتی. حالا پول در جیبیت نبود. آقا در مسجد نبود. خاله در خانه‌اش نبود، باشد و نباشد مهم نیست. آدم مخلص هیچوقت عقده‌ای نمی‌شود.

روز عاشورا این همه مردم حسین حسین می‌گویند. حسین، حسین، حسین! اصلاً امام حسن ناراحت نمی‌شود. خوب بی‌انصاف‌ها یکی هم حسن حسن بگویند. خوب ما هم که امام هستیم. ما هم که برادر بزرگتر هستیم. کوهی زمین حسین حسین بگویند، امام حسن ناراحت نمی‌شود. چون در دنیای اخلاص، حسادت نیست. اما اگر خدا را کنار بگذاریم، به او جای پر رنگ بدهند، به این جای کم رنگ بدهند می‌گوید: تبعیض! تبعیض!

در پرواز حج، اینها که مهماندار هستند. یکی از این مسافرها را چون معلمشان بود، خواستند به او احترام کنند. یک لیوان شربت آوردند. یک آب میوه‌ای آوردند. خوب این بنده خدا هم گرفت و خورد. یک مرتبه از صندلی پشت گفتند: در راه مکه هم تبعیض! در آسمان هم تبعیض! یک سخنرانی علیه این شربت کرد، که این کوفتش شد. (خنده حضار) ببینید وقتی خدا نباشد، در راه مکه، در آسمان نعره‌ی افراد سر یک لیوان شربت بلند می‌شود. اما اگر اخلاص باشد هیچ فرقی نمی‌کند. پست‌ها مهم نیست.

عروسی مرا دعوت نکردند، لابد جا نداشتند. لابد یادشان رفته، سوغاتی برای ما نیاوردند، لابد بارشان سنگین بوده، لابد پول نداشته، یادش رفته. نه مردم معرفت ندارند. حالا چه خبر است، حالا یک روسری نیاورد که نیاورد. چرا مثلاً می‌گویی مردم معرفت ندارند، سر یک روسری؟ آدم مخلص هیچوقت قهر نمی‌کند. بگذارید بنویسم. یک صلوات بفرستید. (صلوات حضار)

۳- اخلاص در نیت، مانع بخل و حسادت

مخلص قهر نمی‌کند. مخلص باختن ندارد. مخلص عقده‌ای نمی‌شود. مخلص راضی است. مخلص تسلیم است. «صِبْغَةَ اللَّهِ» رنگ خدایی کردن. مخلص همه چیزها را خوب می‌بیند. دل به خدا بسته، می‌گوید: لابد خدا اینطور می‌خواهد. تسلیم خداست. راضی است به قضا و قدر. بچه، پسر می‌خواهی یا دختر؟ هرکدام خدا می‌خواهد. می‌خواهی شوهرت، خانمت این شغل را داشته باشد. هرچه باشد راضی‌ام. گیر نمی‌دهد. مخلص گیر خودش نیست. بعضی‌ها گیر شوق هستند، بعضی‌ها گیر غرب هستند. اینها عددشان کم است. آن کسی که آمارش از همه بیشتر است، آنهایی هستند که گیر خودشان هستند. گیر خودش است. او باید به من سلام کند. چه خبر است؟ پیغمبر به بچه‌ها سلام می‌کرد. این کیه که حالا باید به شما سلام کند؟ گیر کرده، می‌گوید: چون او باید سلام کند، پس حالا که سلام نکرده پس اهانت کرده، من هم به او محل نمی‌گذارم، حرف هم بزند جوابش را نمی‌دهم. این خیال می‌کند که خیلی مهم است. خیال می‌کند دیگری باید به او سلام کند، می‌گوید: حالا که سلام نکرده من هم به او محل نمی‌گذارم. یک فتنه‌ای درست می‌شود. چه کنیم این گرفتاری‌ها در خانه‌ها هست.

۴- شرح صدر، در گرو اخلاص در نیت

می‌خواهد ازدواج کند، چه چیز من از دختر فلانی کمتر است که او اینقدر سکه گرفته و من اینقدر بگیرم؟ الگوی او آن مهر بالا است. چه چیز من از آنها کمتر است که آنها برای عروسی‌شان تالار بگیرند و دختر من نگیرد. چه چیز ما از خواهرش کمتر

است، خواهرش اینقدر سکه بود. این کمتر از خواهرش باشد؟ دائم یا نگاه به او می‌کند، یا نگاه به او می‌کند، فقط نگاه که نمی‌کند، نگاه نمی‌کند رضای خدا در چیست؟ وقتی وارد جلسه می‌شود در چشم، نظرش این است که برود آنجا بنشیند. بعد آنجا کسی بلند نمی‌شود، صدلی‌اش نمی‌دهند، این هم قهر می‌کند. یک عروسی را به هم می‌زند به خاطر اینکه حالا مثلاً باید آنجا بنشیند، اینجا نشسته است. یک مشکلات اینطوری داریم. ما مشکلمان در خانواده‌ها، در بازار، در اقتصاد، در سیاست، به هم گیر می‌دهیم.

جایی که من خودم میزبان بودم، گفتند: اگر فلانی بیاید، فلانی نمی‌آید. گفتیم: بابا اجلاس نماز است. حالا فلانی هم بیاید، دندان‌ت که نمی‌گیرد. می‌گوید: نه، ما خط سیاسی‌مان با ایشان فرق می‌کند. خیلی روده‌ها تنگ است. چون روده تنگ است، هسته‌ی انار در آن گیر می‌کند. روح کوچک است. روح که کوچک شد، به هم گیر می‌دهیم.

«رَبِّ اَشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه/۲۵) خدا به موسی گفت: تو رهبر شدی، گفت: اگر من رهبر هستم، پس خدا روح بزرگ به من بدهد. که من بتوانم با همه کنار بیایم. تنگ نظر نباشم.

«صِبْغَةَ اللَّهِ» رنگ الهی. آدم با نیت می‌تواند در همه‌ی اجرا شریک شود. پول شما کم است. نیت شما که کم نیست. می‌گویند: یک آقا رفت بالای منبر سخنرانی کند، حرف‌هایش یادش رفت. همینطور نشست. گفتند: آقا چرا صحبت نمی‌کنی؟ گفت: حرف‌هایم یادم رفت. گفتند: خوب حرف‌هایت یادت رفته. پله‌های منبر که یادت نرفته، پایین بیا. (خنده حضار) این مسأله‌ی مهمی است.

خدا آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی را رحمت کند. از علمای درجه یک مشهد بود. ایشان بالای منبر رفت درس بدهد، تمام حرف‌هایش یادش رفت. گفت: آنچه در ذهنم بود پاک شد. هیچی برای گفتن ندارم و پایین آمد. انسان خیلی پوچ است. یکبار امام فرمود: خدا حافظه را از من گرفت. هرچه بلد بودم از ذهنم پاک شد. حتی یادم رفت اسم من روح الله است.

شما پولت کم است، ولی نیت تو کم نیست. شما صدقه که می‌دهی بگو: برای سلامتی شخص امام زمان(ع)، و دفع بلا از زنده، مرده، زمین، آسمان، دریا و خشکی. دفع بلا از بشریت. بابا نیتت بزرگ باشد. «اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ» اصلاً بعضی دعاها مستجاب نمی‌شود. به قرآن قسم، به قرآن قسم، بعضی دعاها مستجاب شدنی نیست، اما به ما گفتند: بخوان. چند موردش را بگویم. «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ» خدایا همه مریض‌ها را شفا بده. می‌شود؟ می‌شود روی کره‌ی زمین مریض نباشد؟ حضرت عباسی نمی‌شود. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِي هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ» خدایا همه مکه برویم، هر سال مکه برویم. یعنی خدایا هر سال یک میلیارد و نیم آدم مکه برود. حضرت عباسی مستجاب نمی‌شود. کیف مکه تنگ است، دو سه میلیون بیشتر در آن بروند، خفه می‌شوند. پس چرا می‌گوییم: خدایا هر سال همه مردم مکه بروند؟ فکر کنید باید میلیاردی باشد، ولو توفیق پیدا نکنی. دعا مستجاب نمی‌شود ولی مثل زنی که لباس می‌شوید، لباس پاک نمی‌شود، لباس پاک نمی‌شود ولی دست خودت که پاک می‌شود. عرق بدنت که در می‌آید. غذایت که هضم می‌شود. ایام فراغت تو که پر می‌شود.

این «صِبْغَةَ اللَّهِ» را من امروز باز کنم، رنگ خدایی، اگر نیت خدا باشد... برای خدا غذا می‌پزی، هی میزبان نگاه می‌کند. می‌بیند مهمان‌ها هیچ‌کدام نمی‌گویند: دست شما درد نکند. خوب دلش می‌خواهد یک کسی تعریف کند. می‌گوید: حاج آقا غذا را دوست ندارید؟ می‌گوید: نه، دست شما درد نکند، خیلی زحمت کشیدید. یک خرده آرام می‌شود. دومرتبه می‌خوریم باز نگاه می‌کند، می‌بیند ما هیچی نمی‌گوییم. حاج آقا از غذای خانه‌ی خودتان هم بازماندید. خواهش می‌کنم، زحمت کشیدید. تا

این بشقاب تمام شود سه بار سیخ می‌زند که ما از این غذا تعریف کنیم. هی سیخ می‌زند که ما از این تعریف کنیم. چون دلش می‌خواهد من غذایش را خوردم، تعریف کنم.

امام در هواپیما نشست، دوازده بهمن ایران بیاید. مصاحبه‌گر با ایشان مصاحبه کرد، شما الان چه احساسی دارید؟ فرمود چه؟ با هم بگویید... هیچی! این هیچی یعنی چه؟ یعنی اگر رفتیم جمهوری اسلامی را تشکیل دادیم، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، اصلاً هواپیما را سرنگون کردند، می‌شد هواپیما را سرنگون کنند. چون حکومت دست بختیار و دولت بود. سرنگون شد، شهید می‌شویم. هیچی، شد، شد، نشد، نشد. خیلی گیر نباشیم.

۵- مدارا در زندگی و بهره‌گیری بهتر از عمر

نه من گفتم اول شیراز برویم، تو گفتی اول بندرعباس برویم. هیچی زن و شوهر دعوا می‌کنند که اول خانه‌ی خاله برویم. دوم خانه‌ی عمه برویم. قصه این است که در تحصیل کرده‌ها هم این است. ما فکر کردیم اگر مردم باسواد باشند این حرف‌ها را نمی‌زنند. گاهی وقت‌ها می‌بینیم او... باسواد هستند، اما سریع گیر می‌دهند سر یک چیزی. بیایید یک کار بکنیم. هرچه یک تسلیم باشید، «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره/۱۸۷) قرآن می‌گوید: زن و شوهر لباس هم هستند. لباس تابع است. تابع همدیگر باشیم، گیر ندهید. حالا اگر یک جایی واقعاً به توافق نمی‌رسیم قرعه بکشیم، بگویید: قرعه. می‌نویسیم عمه یا خاله؟ این شهر برویم یا آن شهر برویم؟ این کار را بکنیم یا آن کار را بکنیم؟ هرچه در قرعه آمد. چانه نزنیم. وقت طلاست. تلف نکنید، صرفه‌جویی در وقت. ما خیلی وقت‌ها یمان آتش می‌گیرد.

داشتیم نهار می‌خوریم، یک فیلمی بود، خانم آمد گفت که: این بچه‌ی من است. خوب معلوم است، کسی که روی زانوی آدم است بچه‌اش است. خیلی دوستش دارم. خیلی مهم است؟ می‌گوییم: آب تر است. خوب مادر بچه‌اش را دوست دارد. هشت ماهش است. خوب مردم ایران چه گناهی کردند؟ یاهشت ماهش است، یا نه ماه، یا شش ماه. همین یک بچه را دارم. خوب به مردم ایران چه ربطی دارد؟ یا یکی یا دو تا، یا پنج تا. اسمش را چه گذاشتیم؟ بابا من چه خاکی بر سرم کنم که وقت من باید صرف شود، تو بگویی این بچه‌ی من است. دختر است، شش ماهه است. دوستش دارم. خیلی حرص خوردم که مردم چگونه عمرشان را آتش می‌زنند. تمام اینهایی که پای تلویزیون می‌نشینند فیلم ورزش می‌بینند، من غصه‌شان را می‌خورم. آقا بلند شو خودت ورزش کن. این نشسته، او ورزش می‌کند. (خنده حضار) به تو چه می‌دهند؟ به تو هیچی. مثل اینکه آدم چهارپایه بگذارد پول‌های بانک را ببیند. اگر چهارپایه بگذاری و پول‌های بانک را ببینی، به تو هم می‌دهند؟ چرا اینقدر وقتتان را تلف می‌کنید؟

آرایشگاهی آمد ریش‌های امیرالمؤمنین را کوتاه کند، لب‌ها تکان می‌خورد. گفت: یا علی، لب‌ت را نگه دار، موی روی لب را قیچی کنم. فرمود: لبم را نگه دارم، یک «سُبْحَانَ اللَّهِ» عقب می‌افتم. یعنی من باید از ثانیه‌ی عمرم استفاده کنم. شب یلدا بزرگترین شب سال است، خوب حالا چه کنیم؟ هندوانه بخوریم. خوب حالا ده دقیقه هندوانه بخور. آجیل هم بخوریم، خوب ده دقیقه هم آجیل بخور. پدر بزرگ را هم یک ساعت ببین. بابا هشت ساعت، از غروب می‌رود تا دو بعد از نصف شب، شب یلدا. هشت ساعت، چرا عمرمان را حرام می‌کنیم؟ «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» (زمر/۱۵) خاسر کسی نیست که سکه‌اش ارزان شود. خاسر کسی است که عمرش می‌رود و توجه ندارد. خدا می‌گوید: سیلی که به بشر می‌زنم، اول سیلی این است که یادش می‌رود که عمرش دارد تلف می‌شود. یک کاری می‌کنم عمرش تلف شود، و خودش هم نفهمد که عمرش تلف

شده. «سُوا اللّٰه» اینها خدا را فراموش کردند، «فَأَسَاءَهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر/۱۹) حالا که تو خدا را فراموش کردی، من هم یک کاری می‌کنم که تو خودت را فراموش کنی.

هفته‌ای یک کتاب مطالعه کنید. کتاب‌های خوب مطالعه کنید. نمی‌دانم پای سخنرانی من حتماً یک افرادی هم نویسنده هستند. نویسندگان عزیز، کم بنویسید. مختصر بنویسید. هرچه کتاب کمتر و فشرده‌تر باشد، مشتری‌اش بیشتر است. بروشورش کنید. حالا اسم نمی‌برم. خانه‌ی یکی از بزرگان کشور رفتیم. بزرگان علمی، یک کتاب نوشته هشتصد صفحه راجع به امام زمان. انصافاً کتاب خوبی است. گفتم: هشتصد صفحه که حال مطالعه‌اش نیست. مردم الآن دیگر حوصله ندارند. چرا اینقدر ساندویچ فروشی زیاد است؟ چون حال پختن ندارند. آقا و خانم می‌گویند: برویم بیرون ساندویچ بخوریم. ساندویچ می‌خورند، بعد می‌گویند: چه کنیم بیکار هستیم؟ خوب از اول در خانه‌ات می‌نشستی و می‌پختی، بیکاری‌ات هم حل می‌شد. ماست را در کیسه می‌ریزیم، چکیده می‌کنیم. بعد می‌بینیم این ماست سفت شد. می‌گوییم: خوب آبش کن. خوب اول آب داشت. آب خودش را با کیسه دور می‌ریزیم، آب شیر قاطی آن می‌کنیم.

چربی شیر را می‌گیریم، پنیر درست می‌کنیم. مثل گج می‌شود. بعد می‌بینیم نمی‌شود خورد، می‌گوییم: خوب یک خرده کره هم قاطی آن کن. خوب این کره از اول در آن بود. پول دادیم کره را بیرون آوردیم، دوباره پول دادیم کره را سرنوشت شاه است. شاه را اول گفتیم: بی‌حیا، حیا کن، مملکتو رها کن! شاه هم فرار کرد و رفت. بعد گفتیم: شاه باید برگردد. بالاخره گفت: برویم، برگردیم، چه گیری افتادیم، گیر شما افتادیم! اینجا بودیم گفتند فرار کن، حالا که فرار کردیم می‌گویند: شاه باید برگردد، اعدام باید گردد! البته هر دو درست است. هم باید برود، هم باید برگردد.

یک مقداری برادرها و خواهرها صرفه‌جویی در وقت، تاریخ سفر می‌نویسیم. سه بعداز ظهر مثلاً وارد فرودگاه کجا شدیم. حالا یا سه یا دو. نوشتن ندارد. آنجا ۴۵ دقیقه ماندیم. حالا یا ۴۵ دقیقه، یا ۴۰ دقیقه، یا ۳۵ دقیقه. ما چه خاکی بر سرمان کنیم. یک قهوه خوردیم. حالا یا قهوه خوردی، یا چای، یا چیزی نمی‌خوردی، به ما چه؟ گاهی وقت‌ها آدم یک صفحه می‌خواند می‌بیند همه کلماتش لغو است.

آقا به من بگو: شیخ مفید، چطور شیخ مفید شد؟ در یک بروشور. آقای بروجردی چطور آقای بروجردی شد؟ امام چه کمالاتی داشت؟ بوعلی سینا چه کمالاتی داشت؟ فشرده بگوییم. یک خرده جمع باشیم. ما خیلی وقت‌ها تلف می‌شود. کارهایمان را رنگ خدایی کنیم که باختن در آن نباشد.

۶- تویخ قرآن نسبت به افراد غافل

صرفه‌جویی در وقت کنیم. خودمان را فراموش نکنیم. قرآن چند تا تویخ تند دارد. می‌گوید: فلانی مثل گاو است. «كَأَنَّهُمْ» (اعراف/۱۷۹)، «كَمَثَلِ الْكَلْبِ» (اعراف/۱۷۶) مثل سگ است. «كَمَثَلِ الْجِمَارِ» (جمعه/۵) مثل الاغ است. یک جا خیلی تند است. می‌گوید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف/۱۷۹) می‌گوییم: اوه، این دیگر کیه که می‌گوید از گاو بدتر است؟ می‌گوید: «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف/۱۷۹) کسی که غافل است، خدا می‌گوید از چهارپا بدتر است.

حالا غفلت از چه؟ غفلت از خود، چقدر توان دارم رشد کنم؟ حکومت بهتر از این نمی‌شد؟ تحصیل بهتر از این نمی‌شد؟ همسرداری بهتر از این نمی‌شد؟ اسم بهتر از این نبود که روی بچه‌مان بگذاریم؟ از این بهتر نمی‌شد فیلم ساخت؟ از این بهتر نمی‌شد کتاب نوشت؟ خودمان را فراموش کردیم. «سُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص/۲۶) معاد را فراموش می‌کنیم. «أَتُنْكُ آيَاتِنَا

فَنَسِيْتَهَا (طه/۱۲۶) مکتب را فراموش کنیم. قانون خدا، چرا می‌گوییم: بین الملل، بین الملل! قانون خدا چه می‌گوید؟ **«قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ»** (انعام/۹۱) بین خدا چه می‌گوید؟ دیگران چه می‌گویند؟ دیگران هرچه می‌خواهند بگویند، بگویند. من کار به دیگران ندارم. خدا این را قبول دارد، من راه خدا را می‌روم، حالا همه هم نه بگویند. اگر در دست تو طلا است، همه بگویند: سفال است. بگویند تا خسته شوند. برعکسش سفال است، همه بگویند: طلا است. آدم وقتی... خودمان را فراموش نکنیم. معاد را فراموش نکنیم. آیات الهی و قانون الهی را فراموش نکنیم. اولیاء خدا را فراموش نکنیم. فامیل‌ها را فراموش نکنیم. حدیث داریم پست و مسؤولیت باعث می‌شود آدم رفیق‌هایش را از دست بدهد. رفیق‌ها را فراموش کند.

یک حدیث بخوانم. حدیث داریم اگر با کسی رفیق هستی، رفیق تو به یک جایی رسید. حالا خانه، ماشین، تلفن، پستش عوض شد. اگر رفیق شما یک مسؤولیتی پیدا کرد که مشهور شد، اگر ده درصد، یعنی یک دهم، اگر یک دهم رفاقت قبلی‌اش را حفظ کند، **«فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٌ»** (بحار الانوار/ج ۷۱/ص ۱۷۶) یعنی باز هم رفیق خوبی است. یعنی چه؟ یعنی پست با آدم کاری می‌کند که آدم صد در صد رفیق‌هایش را فراموش می‌کند. اگر ده درصد رفیق‌هایش را فراموش نکرد، **«فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٌ»** باز هم رفیق بدی نیست. باز هم آدم خوبی است. بالاخره ده درصدش مانده است. باز هم آدم خوبی است. انسان رفیق‌هایش را فراموش می‌کند.

چقدر آدم داریم از روستاها به شهرها آمدند و پولدار شدند؟ حضرت عباسی نمی‌تواند کسانی که از روستا آمدند و پولدار شدند دور هم جمع شوند، شب یلدای ما اینطور باشد. ما ۳۷ نفر بودیم از این روستا آمدیم. از این ۳۷ نفر، ۱۷ نفر وضعشان بدتر شد. می‌شود ۲۰ تا، ۲۰ تا ده نفرشان مثل همان روستا است. ولی ده نفر از ما در شهر رشد کردیم. همه اینها هم که در شهر می‌آیند رشد نمی‌کنند. بعضی‌ها هم در شهر وضعشان بدتر می‌شود. بعضی‌ها هم مثل قبل می‌شود. ما از این ۳۷ نفر، ده نفری که وضعشان خوب شده، بیابید مشکل روستا را حل کنیم. روستا مسجد ندارد، یک مسجد بسازیم. روستا برق ندارد، آب ندارد. روستا چه دارد، چه دارد. اگر به فکر همدیگر باشیم، **«ارْحَمَ، تُرْحَمَ»** رحم کنی، خدا به تو رحم می‌کند.

۷- برخورد محبت آمیز نسبت به دیگران

امام صادق تا متوجه شد که وضع گندم خوب نیست. فرمود: دیگر غذای گندم نخورید. گندم و جو را مخلوط کنید. گفتند: آقا وضع مردم بدتر شد. گفت: پس دیگر، هزینه را پایین بیاورید. روز به روز می‌پرسید وضع مردم چطور است؟ هرچه وضع مردم کم‌رنگ می‌شد، او هم زندگی‌اش را کم‌رنگ می‌کرد. این سیره‌ی ائمه بوده، سبک زندگی اینطور بوده.

ما گاهی وقت‌ها حرص می‌زنیم. یک کیلو شکر می‌خواهیم ولی فکر می‌کنیم شکر در این ماه نباشد. می‌گوییم: چهار کیلو بده. تحریم اقتصادی امریکا است. خودمان هم با بی‌رحمی خودمان را تحریم می‌کنیم. یعنی من که می‌خواهم نیم کیلو شکر بخرم، ده کیلو بخرم. با نه کیلو و نیم آن حق بیست نفر دیگر را هم از بین ببرم. یعنی ما گاهی وقت‌ها به خاطر حرصمان در خط آمریکا قرار می‌گیریم. انسان مردم را دوست داشته باشد. حدیث داریم هرکسی را دیدی، دوستش داشته باش. چون یا سنش از تو بیشتر است، بگو: خوب سنش بیشتر است، عبادتش از من بیشتر است. اگر سنش کمتر است، بگو از من بهتر است. چون سنش کمتر است، گنااهش کمتر است. اگر هم سن خودت است، بگو: خیلی خوب، ما هم سن هستیم. ولی من لغزش‌های خودم را می‌دانم. گناهان خودم را سراغ دارم. گناهی از او سراغ ندارم.

مردم را «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ» (کافی/ج ۲/ص ۱۶۴) حدیث داریم مردم نان خور خدا هستند. روایت داریم بهترین مردم کسی است که مفیدترین باشد. یک آیه در قرآن داریم «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» (مریم/۳۱) خدا مرا مبارک قرار داده. آنوقت امام فرمود: مبارک است یعنی چه؟ یعنی نفع است. نفعش به دیگران می‌رسد.

می‌خواهی از طبقه‌ی چهارم زباله‌ها را پایین ببری. همینطور که از پله‌ها پایین می‌آیی، می‌بینی طبقه دوم هم کیسه‌ی زباله‌اش پشت در است. خوب تو که داری پایین می‌روی، کیسه زباله‌ی او را هم بپر. مگر من نوکرش هستم. ... چشمش کور! بابا اگر کیسه‌ی زباله را بردی بیرون گذاشتی، علاقه‌ی همسایه به تو زیاد می‌شود. خدا جبران می‌کند. یک کسی هم مشکل تو را حل می‌کند. رحم کنیم، رحم می‌شود. در تحریم اقتصادی وقت این است که به همدیگر رحم کنیم.

یکبار دیگر هم این را گفتیم. چند میلیون خانم داریم، خود شما خانم‌ها، حالا نمی‌خواهم آمار بگیرم، چون پشت دوربین است صلاح نیست. اکثر شما پیراهن عروسی‌تان در کمد آویزان است. بابا یکبار عروس شدی تمام شد رفت. حالا این پیراهن را بده، یک عروس دیگر ببوشد. نه می‌خواهم یادگاری نگه دارم. آنوقت ما چند میلیون پیراهن عروس در کمد‌ها آویزان است، چند میلیون هم داماد برای خرید پیراهن عروس عزا گرفته است. آخر رحم نمی‌کند، بعد می‌گوییم: خشکسالی شد. رحم نمی‌کنیم، این بچه خوب نمی‌شود. رحم نمی‌کنیم چه و چه.

هر خانه‌ای حداقل اقل اقل، یک ساک لباس زیادی دارد. من خیلی تعاونی حساب می‌کنم که همه مشتری شوید. ممکن است بعضی خانه‌ها یک کامیون لباس و فرش و نمی‌دانم لحاف کرسی و سماور و بخاری و... اگر چیزهایی که واقعاً ضروری نیست بیرون بکشیم، واقعاً دیگر فقیر بی‌بخاری داریم. سرمای بی‌لحاف و کرسی داریم. دیگر نداریم. منتهی هی می‌گوییم این را نگه داریم، سماور زغالی داشتیم، سماور نفتی داشتیم، سماور گازی داشتیم، سماور برقی داشتیم. چهار رقم سماور، و همه را همینطور ذخیره می‌کنیم.

یک خانه رفتیم دیدم که حدود نود شیشه است. گفت: اینها آبغوره بوده خوردیم و گذاشتیم. گفتیم: خوب می‌خواهی این شیشه‌ها را چه کنی؟ می‌خواهی در گور کنی؟ آخر نود تا شیشه می‌خواهی چه کنی؟ بالاخره به یک کس دیگر بده استفاده کند. بده خرد کنند در کارخانه‌ی شیشه‌سازی. آخر... ما هی جمع می‌کنیم. چقدر لباس زیادی، داروی زیادی، دفتر زیادی، کتاب زیادی، کاغذ زیادی، اگر یک سال بچه مدرسه‌ای‌ها کتابشان را سالم نگه دارند. سال بعد هم یک نفر دیگر بخواند. یک سال آموزش و پرورش کتاب جدید چاپ نکند، می‌دانید چند صد میلیون کتاب چاپ نمی‌کنیم؟ می‌دانید چند صد میلیارد تومان می‌شود؟ می‌دانید چند تا شهرک برای معلمین بی‌خانه ساخته می‌شود؟ کاغذ را حرام می‌کنیم. معلم خانه ندارد. معلم هم شغل دوم و سوم می‌گیرد، اینقدر رفته کار کرده بیرون، که دیگر سر کلاس خواب است. حال مطالعه ندارد. خودمان هستیم. یعنی یک سری از گیرها در خودمان است. می‌توانیم در زندگی مان بازنگری کنیم. زندگی مان را بازنگری کنیم. کاری به کسی نداشته باش. مردم خواهند گفت، باسمه تعالی هرچه می‌خواهند بگویند، بگویند. این کار را خدا راضی است.

۸- اقدام بزرگ‌ترها در جهت رفع مشکلات جوانان

ما چقدر پیرمرد داریم، پسرهایش را داماد کرده. دخترهایش را هم عروس کرده. کلی هم سرمایه دارد. پیر هم هست، واقعاً می‌خواهی این پول‌ها را در گور ببری؟ یک ساختمان مفید برای جامعه بساز. حالا یکوقتی خیرین مدرسه ساز بود. ما الآن مسجد کم داریم. رویم نمی‌شود بگویم. ولی بگذارید بگویم.

مدیر حوزه‌ی علمیه می‌گفت: هزار تا لیسانس و فوق لیسانس آمدند طلبه شدند. ما یک خوابگاه نداشتیم در قم به آنها بدهیم. برگشتند. یعنی هزار نفر بعد از تحصیلات دانشگاهی می‌آیند طلبه شوند، ما یک تختخواب نداریم. یک مرد نیست بلند شود بگوید: آقا من یک مدرسه می‌سازم. طلبه‌ها بیایند درس بخوانند. دانشگاه کم داریم، دانشگاه. مدرسه کم داریم، مدرسه. درمانگاه کم داریم، درمانگاه. حالا من خیلی هم اصرار ندارم که چه موضوعی باشد. افرادی هستند که مثلاً دوست دارند بیمارستان بسازند. خوب هرکس هرچه دوست دارد. ولی شما که دخترهایت شوهر کردند، پسرهایت داماد شدند، وضعت هم خوب است، سنت هم پیر است، یک خدمتی به این جامعه بکن. می‌خواهی چه کنی؟ چقدر در خانه‌ها قرآن زیادی داریم؟ در بعضی از خانه‌ها ده، پانزده رقم قرآن داریم. بعضی‌ها هم می‌خواهند قرآن بخوانند، یک قرآن ندارند.

تحریم‌های اقتصادی ضمن اینکه تلخ است، مثل چوبی که پشت قالی می‌خورد، تلخ است اما در عوض گردهایش بیرون می‌آید. ما باید دو سه تا چوب به کمر اقتصادمان بخورد، یک خرده به نفت تکیه نکنیم. یک خرده خودمان به هم رحم کنیم. یک خرده جمع و جور کنیم. یک خرده صرفه‌جویی کنیم که چه بکاریم؟ اولویت در چیست؟ چطور حفظش کنیم؟ چه چیزی ماندگار تر است؟ چه چیزی ثابت تر است؟

من رفتم خانه‌ای دیدم یک اتاق بزرگ پر از عروسک. یعنی واقعاً به اندازه‌ی یک مغازه‌ی عروسک فروشی، این بچه‌اش که بزرگ بود، هرکس هم آمد یک عروسک برایش آورد. وضعش هم خوب بود. یک اتاق عروسک! یک خرده خانه تکانی کنیم. من فکر کنیم دویست تا کشتی دارو و لباس و لحاف، دویست، سیصد کشتی قطار سماور برقی، سماور زغالی، اینها را بیرون بکشیم و به افرادی که ندارند بدهیم. احتکار است. شما با یک سماور بخل می‌کنی، آنوقت می‌گویی: خدایا مرا بیمارز. ما ۵۰ سال گناه کردیم، هیچی. ولی من یک سماور زغالی نمی‌دهم. ببین من نمی‌دهم ولی تو همه را یکجا بده. افرادی هستند می‌توانند خرجی یک نفر را بدهند، بگویند: آقا تو درس بخوان و دانشمند شو. حالا یا در حوزه، یا در دانشگاه. با پول خودشان یک دانشمند به جمهوری اسلامی اضافه کنند. برای این کار ندارد. شما شش تا بچه داری، حالا اگر هفت تا داشتی چه می‌کردی؟ برای هفتمی خرج نمی‌کردی؟ فرض کن این پسر فقیر پسر هفتم تو است. تغییراتی باید بدهیم. من نگاه می‌کنم هرچه می‌بینم اسراف می‌بینم. از خانه‌ی خودمان گرفته، خانه‌ی خودمان هم هست. کسی نگوید: آقای قرائتی تو خودت را اصلاح کردی؟ نه، من خودم را اصلاح نکردم. این بلایی است که خیلی‌ها به آن گرفتار هستیم. آخوند و مسجد و هیأتی و همه به آن گرفتار هستیم. مذهبی و غیر مذهبی. یک انقلابی شود، چیزهایی را که واقعاً دیگران نیاز دارند و ما زمان نیازمان از آن گذشته است، اینها را واگذار کنیم. حالا البته این یک قدرتی می‌خواهد. حالا کمیته‌ی امداد است، «بِسْمِ اللَّهِ». بهزیستی است «بِسْمِ اللَّهِ». آموزش و پرورش است «بِسْمِ اللَّهِ». رئیس هیأت شورای اسلامی است، من نمی‌دانم چه کسی مسؤلش باشد. ولی اگر یک نهضتی بشود، چیزهای مازاد از خانه‌ها خارج شود، آنوقت نیازمندان واقعی، نه نیازمندان حقه باز، نیازمندان واقعی شناخته شوند و مشکل همدیگر را حل کنند.

خدایا هرچه از عمرمان و مالمان تلف کرده‌ایم، غافل شدیم، غفلت و تلف گذشته‌ی ما را ببخش و بیمارز. به ما یک بازنگری که عمرمان را تلف نکنیم. مالمان را تلف نکنیم. حرفمان را تلف نکنیم، استعدادهایمان را تلف نکنیم. «وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنْ **التَّلَفِ**» (صحیفه سجادیه/ص ۹۸) در دعای مکارم الاخلاق است. امام سجاد می‌گوید: خدایا رزق مرا از هدر رفتن و هرز رفتن حفظ کن. خدایا ما را از هرز رفتن، عمرمان هرز برود، بیانمان، ذکرمان، حرف می‌زند ولی زبانش هرز است. خدایا ما را از هرز رفتن حفظ بفرما. مشکلات جامعه ما و افراد ما را حل بفرما.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»